



ژړو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منوچهر آتشی

آتشی، در پرتو تخیل زیباتر می‌شود

علی باباچاهی

من این مراسم و هر نوع مجلس یادبودی برای آتشی و هر هنرمندی را نوعی مراسم تجلیل تلقی می‌کنم. به گمان من تجلیل اگر متوجه نوعی تحلیل هرچند گذرا نباشد به ادای تشریفات و مطلقیت محوری تبدیل می‌شود. با این فرض که چهره‌های معتبری همچون آتشی نیازی به مدح و مداهنه‌ی پس از مرگ ندارند. و اما....

در فیلمنامه اورفه ژان کوکتو یکی از شخصیت‌ها به شخصیت دیگری که شاعر معروفی هم هست می‌گوید: بدی کار تو این است که برای افراط در بیان حد و مرزی قائل هستی! این جمله هم حوزه‌ی نوآوری‌های آتشی را تداعی می‌کند و هم اظهار نظر شاعر را در این مورد خاص! آتشی می‌نویسد:

من هرگز هیاهو برانگیز نبوده‌ام، نه دویاره متولد شده‌ام و نه به عرفان مطلق خاک روی آورده‌ام.

یک بار متولد شده‌ام، سریع راهم را کوبیده‌ام و ساده و بی‌ریا وجود زمختم را اعلام کرده‌ام.

نه عاشقِ عاشق بوده‌ام تا شعرهای سوزناک بسرایم و جوان‌ها را خوش آید، نه

سیاسی سیاسی بوده‌ام تا در زمره‌ی نجات دهندگان طبقه کارگر علمم کنند (دیباچه‌گزینه اشعار ص ۳۹).

بر همین مبنا و با توجه به گفت و صوت و حرف آتشی می‌توان گفت: تعادل در رفتار و نوشتار، برای آتشی موقعیتی را فراهم می‌کرد که او بیش از بسیاری از شاعران معاصر، محبوب جناح‌ها و طیف‌های مختلف جامعه و علاقه‌مندان به شعر و ادبیات ایران واقع شود. این توازن در آثار او به خوبی مشهود است. به اختصار به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱- من شعر امروز ایران را از منظری به دو نوع تقسیم کرده‌ام:
الف: شعر «فکر» - شعر فکر، تفویض یا تحویل (ارائه) ی اندیشه‌ای مشخص به خواننده (مخاطب) از طریق واژگان به رشته کشیده شده است که او را به دریافت معنایی خاص راهنما می‌کند.

ب: شعر «ذکر» - به زیانیت زبان یا به بیان دیگر بر رعایت و سواس گونه‌ی دقایق زبانی حساسیت خاصی می‌ورزد و از این طریق به برجسته سازی اثر کمک می‌کند. شعر فکر در صدد القای معانی است و شعر ذکر به اجرای معانی می‌پردازد. شعر آتشی اما بین این «فکر» و «ذکر» و بین القاء و اجرا جایی برای خود، تعیین می‌کند.

۲- اگر «ساختمان»، «ساختار»، «ریخت» و «شکل» و وحدت اورگانیک شعر را همان فرم بدانیم که با رعایت ایجاز و تناظرها و تقابل‌ها متوجه مرکزیتی یگانه است، شعر آتشی گاه بسیار فرم‌گرا و گاه بسیار ایضاحی و ویرایش‌پذیر است، "فراقی یک" از وصف گل سوری (ص ۳۰) از شعرهای فرم‌گرای اوست "فراقی یک" شکل مادی عطوفتی بومی و هجرانیتی حزن‌انگیز است. شعرهای غیر فرم‌گرا و یا غیر «ساختمان»ی آتشی از چشم دور نمی‌مانند. در اینجا نیز مهرورزی آتشی متوجه هر دو مورد است.

۳- فعالیت معنا و سیالیت معنا

شعر آتشی مفهوم‌گرا یا به عبارتی معنا محور است. اصولاً شعرهایی که در

«وضعیت مدرن» قرار می‌گیرند معنا محورند. سراینده‌ی این شعرها را بیشتر شاعران نسل پیشین تشکیل می‌دهند. این نکته اما بدان معنا نیست که پاره‌ای از شعرهای نیما یا شاملو غیر قابل تأویل اند. آتشی حق زیادی برای خواننده قائل است، از این رو گاه برای میخکوب کردن معنایی خاص در ذهن مخاطب پراتنزی را هم در شعر بازی می‌کند! شاعر، می‌خواهد ناگفته‌ای بر جای نماند و همه‌ی معانی در تصرف خواننده قرار بگیرد. آتشی اما هرگاه به جای وصف نکته‌ای ظاهراً به کتمان معنایی می‌پردازد، معناراز آمیز و متکثر جلوه می‌کند:

- معلوم نیست باد از کدام سو می‌آید؟ (دیدار در فلق ص ۱۰)

- بی وهم جن / چه سوت و کور است / این شیشه‌های نورآجین / به سوت و کوری مناره‌های ناپیدای ابتدا (اتفاق آخر، ص ۶۱)

شعر آتشی اما معانی را غالباً «افشان» و به ندرت کتمان می‌کند، گرایش آتشی بیشتر به معنا افشانی است.

۴- در شعر آتشی پیوند و موازنه بین اشیاء و عناصر محلی و اشیاء و عناصری که به جهان مدرن تعلق دارند دیده می‌شود. و این غیر از فاصله‌گیری شاعر از کلمات و اسامی و اماکنی است همچون تنگه دیزاشکن، سردار یاغیان، شتر، سیخ‌زار، کهره (بزغاله)، قوچ پیشاهنگ و دختران رطب چین و رویکرد به دلار، مارک، نورافکن، چک فاکس شده و غیره است.

به دو بند از یک شعر آتشی نگاه می‌کنیم:

الف - از بازی‌های کودکی جدا شدم

اسب چوبینم را

به طویله‌ی آتشی بستم (اتفاق آخر، ص ۸۵)

ب - خودکار بیگم را به موزه جدیدالتأسیس هنرهای منسوخ واگذاشتم.

کوشیدم ایستگاه فضایی باستانی «نمیر» را پیدا کنم (اتفاق آخر، ص ۸۷)

و....

اما به رغم موارد یاد شده - که شأن آفرینش‌های شاعرانه آتشی را دست کم

نمی‌گیرد - باید به حضور غافلگیر کننده‌ی او با نخستین کتابش - «آهنگ دیگر» در عرصه‌ی شعر ایران اندیشید که با مصادره‌ی کلمات و عناصر و فرهنگ محلی، و اصولاً با مصادره‌ی صفحات جنوب به نفع شعر معاصر، چهره‌ای متفاوت از خود نشان داد. «آهنگ دیگر» در مقایسه با نخستین مجموعه شعرهای شاعران معاصر از بهترین‌هاست که در این میان «کوچ» نصرت رحمانی و «بر جاده‌های تهی» یدالله رویایی را نباید از قلم بیندازیم.

آتشی به مجموعه شعرهایی همچون «اتفاق آخر» که می‌رسد احساس می‌کنیم که با شوری عاشقانه، چه راه‌پرس مخافتی را پیموده است او با نودهنی و جوانگرایی غالباً در متن رویدادهای ادبی قرار می‌گیرد و هیچ جهش و جنبشی در شعر امروز ایران از چشم او دور نمی‌ماند. تصادفی نیست که خود را از شعرهای مطبوع و دلچسب اقلیمی عبدوی جط و امثال آن به «سفونی دهم» می‌رساند. آتشی با فراستی که دارد متوجه می‌شود که امور محلی. لزوماً محلی نیستند، و آنچه در روی زمین و یک منطقه‌ی خاص می‌گذرد، لزوماً امری محلی نیست از همین منظر میز خطابه‌اش را جابه‌جا و لحن‌اش را جهانی‌تر می‌کند:

و حالا که فروکش کرده باران و به خواب رفته بتهوون پشت

میز بزرگش در آفتاب

(و شکسته‌های کشتی نوح، وصله‌ی ناوهای اتمی شده

و بیانهای اروپا قایق‌های رنگی سرگردان در خلیج‌ها

و نت‌ها/ کوتوله‌هایی، در کارتون‌های کامپیوتری

که از سر و کول هم - بگو سر و کول دنیا -

بالا می‌روند در تلویزیون‌ها... (اتفاق آخر، ص ۵۹)

بی‌گمان شعر امروز ایران، بدون آتشی، چیزی کم دارد.

۳۰ آبان ۸۴
ساعت ۴/۳۰ صبح
اسب سفید وحشی رفت...
ایست قلبی به روایت شاعر، بر وزن نام منوچهر... یا اسب سفید وحشی.
منوچهر آتشی ایستاد، بعد رفت.

در لغت‌نامه‌ی دهخدا نیامده است اما من اضافه می‌کنم:
منوچهر آتشی، قلب‌اش ایستاد، خودش رفت...
جالب است، شاعران قلبشان که می‌ایستد خودشان به راه ادامه می‌دهند،
کجا می‌روند خدا می‌داند. می‌روند، مثل پسرکی سرتق که حرف‌گوش نمی‌کند.
می‌گویی بمان، می‌گویی نرو، اما می‌رود، می‌رود که ببیند چه خبر است، مردمان
ولایت موت، مردمان ولایت خاک چه می‌کنند.
در لغت‌نامه‌ی دهخدا نیامده است، اما من اضافه می‌کنم:
تنها صدا نیست که می‌ماند -
تنها شاعر است که می‌رود، تنها می‌رود...